

شخص

حافظ قباله خراسان

یادی از عبدالحمید مولوی، خراسان شناس فقید و مستوفی اسبق مسجد گوهرشاد در چهل و پنجمین سالروز درگذشتش

«دغدغه، واژه ای است که زیاد به گوشمان خورده است. دغدغه مندی یکی از ویژگی های مثبتی است که معمولاً آدم های موفق را که در اطرافمان زندگی می کنند با این خصوصیت می شناسیم. اینکه فردی سوار بر اسب به مناطق مختلف برود و تاریخ فراموش شده شهر و دیار را به یادش آورد و دغدغه مندی است. پیش از هشتاد سال پیش در همین شهری که در آن زندگی می کنیم مردی بدون دریافت حق مأموریت و پولی معین از نهادهای دولتی کمر همت می بندد و برای شناخت میراث تاریخی برجای مانده خراسان مسافت هایی طولانی می پیماید.

عبدالحمید مولوی، خراسان شناس بزرگ، همان کسی است که با دغدغه ای وصف ناشدنی سال ها قدم و قلم خود را برای شناخت آثار باستانی خراسان و مشهد صرف کرد. او در سال ۱۲۸۶ خورشیدی در مشهد متولد شد.

پدرش، حاج میرزا علی محمد نجم التولیه، از علمای عصر خود بود و منصب مستوفیگری مسجد گوهرشاد و همچنین منجمی آستان قدس را داشت. اجدادش اهل علم و تقوی بودند و جد

بزرگش، حاج میرزا عبدالجواد خطیب

آستان قدس بود.

عبدالحمید ادبیات فارسی، عربی، نجوم و هیئت رازند پدرش فراگرفت. پس از فوت پدر، به مدارس جدید جذب و همچنین در خدمت علمای مشهد حاضر شد و کسب علم کرد.

از جمله با شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی، حاج شیخ مجتبی قزوینی و حاج میرزا علی اکبر نوقانی ارتباط داشت. مولوی در اوایل دوره پهلوی به دعوت میرزا طاهر طاهری، متولی مسجد جامع گوهرشاد، به عنوان معاون امور خدمات مسجد مشغول به کار شد. او از نزدیک ناظر واقعه گوهرشاد در تیر ۱۳۱۴ بود زیرا حفظ انتظامات مسجد گوهرشاد از وظایف وی بود.

او چندین سال رئیس اداره املاک آستان قدس و مدیر مسجد جامع گوهرشاد بود. از این رو اطلاعات بسیار وسیعی در امور روضه مبارکه رضویه و مسجد جامع داشت که بسیار مورد استفاده بود. هرکس درباره آستان قدس و مسجد جامع گوهرشاد به مطلبی نیاز داشت به او مراجعه می کرد.

مرحوم مولوی غیر از آستان قدس و مسجد گوهرشاد، درباره مدارس، مساجد و آثار تاریخی مشهد مقدس و حومه هم اطلاعات مبسوطی داشت. آن را به خوبی می شناخت و درباره رقبات و املاک وقفی مشهد کتابها و مقالات متعددی نوشت که اکنون مورد استفاده است.

مرحوم عزیز... عطاردی، از اندیشمندان برجسته و خراسان شناسان برجسته، درباره آشنایی اش با مرحوم مولوی می گوید: «من بیش از ۱۰ سال با آن مرد محقق، خوش بیان

آثار باستانی خراسان

آثار باستانی خراسان که جلد اول آن آثار و ابنیه تاریخی جام، نیشابور و سبزوار را در بر می گیرد حاصل تلاش اودر شناسایی آثار باستانی این خله است. طبق گفته اودر مقدمه کتاب، جلد های دوم و سوم این اثر نیز آماده رده اما طبق بررسی های انجام شده، این دو جلد در بحبوحه اتفاقات اوایل انقلاب، به دلیل سهل انگاری برخی از بین رفته است.

آهوی
ضامن‌دار

ضامن دار



خودم عطر فروشم. پیرمرد چیزهایی به عربی به مسافر گفت و مرد مسافر لبخند زد. پیرمرد گفت: مغازه‌ات کجاست؟ و مرد مشامی عطرها را بالا آورد و گفت: بشنیم تو ماشینت؟ نخیس شدم.

پیرمرد گفت: بشین بشین بابا جان. مشامی عطرها را گذاشت روی ای پیرمرد. گفت بشین بگو چند مدله، همه‌اش هم موندگار باشن خیلی خوبه فیکس‌سازش کمه. بگو از توش انتخاب کنه. پیرمرد به عربی ترجمه کرد. مرد دانه دانه با حوصله شروع کرد به بو کردن عطرها، باران روی شیشه می خورد. پیرمرد با حوصله و پیواش بودن مسافر کلافه بود.

آخرش گفت: حبیبی. پیاره. تعجیل... مرد عرب همه عطرها را برگرداند توی مشما...

دلش هری ریخت که ای بابا یک کلام پیرمرد حرف می موقع زد از خرید پشیمانش کرد. مرد به پیرمرد چیزی گفت و پیرمرد گفت: میگه وقت نیست از توشون انتخاب کنم همه‌شون یکجا چند؟ مرد ذوق زده گفت: چی بگم والا هرچی کرمتی... پیرمرد منتقل شد و مرد دست کرد توی جیبش و پنج اسکناس صد دلاری گذاشت کف دست مرد و گفت: یی امان!...

از ماشین پیاده شد و دلارها را بالا برد و روبه روی گنبد گرفت و گفت: به خدا... که سلطان قنط خودتی.

عکس زائر

عکس: احمد حسنی | شہر آرا

کارتون
شہر



رژیم غاصب صهیونیستی بزرگ‌ترین حامی تروریسم

چکامه

رسیدم دوباره به درگاه شاهی.....چه شاهی که دارد ز شاهان سپاهی
فلک آستانی ملک پاسبانی.....ضمان کارگاهی جان بارگاهی
سلام ای غریبی که در صبح محشر.....ندارم به جز مهر مهرت گواهی
خیالت به سر خون هجرت به گردن...به شوق تو کردم چه شال و کلاهی
شلوغ است دورت ولی شد فراهم.....عجب خلوتی خلوت دلبخواهی
چو آینه از بس که دل نازکی تو.....توان تا حریمت رسیدن به آهی
تو آینه آینه نوری و نوری.....تو مهری چه مهری تو ماهی چه ماهی
تو را مهر گفتم؟ تو را ماه خواندم؟.....عجب کسر شائی عجب اشتباهی
که مهر است در محضرت مرده شمعی...که ماه است پیش رخت روسیاهی
گرفته ست خورشید اذن دیدن.....ز نقاره خانه دم هر پگاهی
تویی شرط توحید و بی تو بقینا.....همه نیست توحید جز لا الهی
اگر ابر لطف به محشر بیارد.....نماند ثوابی نماند گناهی
به لطف تو کاه ثواب است کوهی.....به بذل تو کوه گناه است کاهی
لب دره نفس لغزیده پایم.....نگه دار دست مرا بانگاهی
منم آن گنهکار امیدواری.....که دارد ز لطف تو پشت و پناهی
ندانم چگونه برآیم ز شکرش.....اگر راه دادی مرا گاه گاهی
الهی مرا از حریمش مکن دور.....مرا از حریمش مکن دور الهی

محمود حبیبی کسبی